

خود بنیادی معرفتی و اعتقادی/مدیر مسئول

یکی از مهمترین براهین بر لزوم بعثت انبیاء و انزال کتب، عدم کفایت اندیشه و قوای ادراکی آدمی برای تدبیر و اداره امور دنیوی و اخروی او در عرصه های فردی و اجتماعی است. امام صادق علیه السلام در پاسخ به زندقی که از چرایی ضرورت وجود انبیاء و رسولان الهی پرسیده بود، فرمود:

انَّ لَمْ يَأْتِ اثْبَاتَنَا أَنْ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِمًا. أَعْنَى وَعِنَ جَهَّ حَجَّ مَا خَلَقَ وَكَانَ ذَلِكَ الْمَصْنُوعُ حَكْمًا لَمْ يَجْزُ أَنْ يَشَاهِدَهُ خَلْقُهُ وَلَا يَلْمِسُهُ وَلَا يَأْشُرُهُ وَلَا يَأْشُرُهُ وَلَا يَحِجُّهُ وَلَا يَحِجُّهُ، فَثَبَّتَ أَنْ لَهُ سَفَرًا فِي خَلْقِهِ يَذُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَمَنَافِعِهِمْ وَمَا بِهِ بَقَاءُهُمْ وَفِي تَرْكِهِ فَنَاءُهُمْ، فَثَبَّتَ الْأُمُورَ وَالْمَنَافِعَ عَنِ الْحُكْمِ الْعَلِيِّ فِي خَلْقِهِ [1]

از آنجا که ثابت کردیم، برای ما [و جهان]، آفر دنگار و سازنده ای برتر از ما و همه مخلوقات است و او آفر دنگار حکمی است که مردم قادر به مشاهده و ارتباط حسی با او نیستند، نه او با مردم همنشینی دارد و نه مردم با او، تا با او مواجهه و گفتگو نمایند، ثابت می شود که برای او نماندگان در مردم آن مردم است که آنها را به مصالح و منافعتشان، و آنچه را که ما بقا و حیات آنهاست و ترک آن، ما نابودی شان، رهنمون می شوند. پس بدین ترتیب، ضرورت وجود فرمان دهنده گان و بازدارندگان، از جانب خداوند حکیم دانا در این خلقت، روشن می شود.

امام رضا علیه السلام نیز در مناظره با زندقی فرمود:

فَأَبْنُ قَالَ: فَكَيْفَ وَجَبَ عَلَى هِمَّ مَعْرِفَةَ الرُّسُلِ وَالْإِقْرَارُ بِهِمْ وَالْإِذْعَانُ لَهُمْ بِالْمَطَاعَةِ؟ ق. لِ: لِأَنَّ لَهُ لَمْ يَكُنْ فِي خَلْقِهِمْ وَقَوْلُهُمْ مَا يَكْمَلُوا لَهُمْ مَصَالِحَهُمْ وَكَانَ الْمَصْنُوعُ مُتَعَالِمًا. أَعْنَى أَنْ يَرَى وَكَانَ ضَعْفُهُمْ وَعَجْزُهُمْ عَنِ ادْرَاكِ ظَاهِرِ لَمْ يَكُنْ بَدًّا مِنْ رَسُولٍ بِهِ نَهْ وَبَيْنَهُمْ مَعْصُومٌ يُؤَدِّي أَلْ هِمَّ أَمْرَهُ وَنَهْيَهُ وَادْبَهُ وَيَقْفَهُمْ عَلَى مَا يَكُونُ بِهِ إِجْرَائِمْ مَنَافِعِهِمْ وَدَفْعِ مَضَارِهِمْ فَلَوْلَمْ يَجِبْ عَلَى هِمَّ مَعْرِفَتِهِ وَطَاعَتِهِ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِي مَجْتَبَى الْمَرْسُولِ مَنَفَعَةٌ وَلَا سُدُّ حَاجَةٍ وَلَا كَانَتْ أَنْهَ عِبْتًا لَغَيْرِ مَنْفَعَةٍ وَلَا لِحَالِجٍ وَلَا سَهَذَا مِنْ صِفَةِ الْحُكْمِ الْعَلِيِّ أَلَّذِي أَتَقَنَّ كُلَّ شَيْءٍ. [2]

اگر [زند ق] بگوید: چرا شناخت رسولان و اقرار به حقانیت آنان و اطاعتشان، بر مردم واجب شده است، در جواب گفته خواهد شد: بدان دلیل که در آفرینش و قوای ادراکی مردم، چیزی نیست که مصالح آنها را به نحو کامل تأمین نماید و از سوی هم، خداوند برتر از آن است که دیده شود و عاجز و ناتوانی مردم هم در ادراک خداوند [و ارتباط حضوری با او] روشن است، بر این اساس، چاره ای نیست جز آن که فرستاده ای معصوم و عاری از خطا و لغزش، بدین خدا و خلق باشد که امر و نهی خداوند و آداب مورد نظر او را به مردم ابلاغ کند و آنها را نسبت به اموری که منافعتشان را

جلب و مضارشان را دفع می کند، آنگاه نماز را در سرشت مردم، منبعی نیست که بدان، اجتنابشان را اعم از منافع و مضارشان، بشناسند، با این وجود اگر شناخت و اطاعت رسولان بر مردم واجب نباشد، حضور رسولان نه فایده ای برای آنها دارد و نه از آنرا مرتفع می سازد و ارسال آنان از سوی خداوند، بی مورد و فاقد منفعت و مصلحت خواهد بود و حال آنکه از خالق حکمی که هر امری را متقن انجام می دهد، چندان عملی سر نمی زند.

دو روایت فوق و روایات فراوان دیگر صریح در این مسأله هستند که قوه عقلانی و ادراکی انسان نیازمند راهنمایی الهی و آسمانی اند تا بتواند بر منافع و مضار و مصالح و مفاسد امور در زندگی خویش وقوف یابد.

به عبارت دیگر حیات طیبه آدمی در گرو عمل به راهنمایی های سفیران و فرستادگان الهی است. اساسا مرز بندی بین المهیون و ملحدان در همین جااست که ملحدان و دهری مسلکان عقل و اندیشه آدمی را برای سعادت انسان کافی می دانند اما المهیون و متدینین به توحید و اسلام ضمن پذیرش نقش مهم عقل در دو بعد «1» فهم مستقل پاره ای از حقایق و «2» ابزار و ظرف فهم کلام وحی و سخن انبیاء ائمه علیهم السلام، وجود تعالیم و هدایت های وحیانی را ضروری دانسته و از همین رو به دعوت انبیاء و حجج الهی پاسخ مثبت داده و طوق پیروی از هدایت های معصومانه و بی خطای آنان را به گردن می نهند و این البته خود امری کاملاً عقلانی است.

امام صادق علیه السلام در حدیثی، ابتدا به شأن عظیم و جایگاه رفیع عقل اشاره می کند و این که انسانها با عقل، خداوند را می شناسند و یکی را از زشتی تشخیص می دهند؛ اما در ادامه، در پاسخ به این سؤال که آیا انسانها می توانند به عقل اکتفاء کنند، عقل را محتاج تعالیم و آموختن می دانند و می فرماید، عقل، خود به این از واقف و معترف است:

أَنَّ أَوَّلَ الْأُمُورِ وَمَبْدَأُهَا وَقَوَّتُهَا وَعَمَارَتُهَا الْمَتَى لَأَيِّ نَتَفَعُ شَيْءٍ أَلَّا بِهِ، الْمَحَقُّ الْمَذِيَّ جَعَلَ الْمَلَّةَ زِينَةً لِحُلُقِهِ وَنُورًا لَهُمْ، فَابَالِ عَقْلٍ عَرَفَ الْعِبَادَ خَالِقَهُمْ وَأَنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ وَأَنَّهُ الْمُدَبِّرُ لَهُمْ وَأَنَّهُمِ الْمُدَبَّرُونَ وَأَنَّ الْمَبْقَى وَهُوَ الْمَفَانُونَ؛ وَأَسْتَدِلُّوْا بِعُقُولِهِمْ عَلَيَّ مَا رَأَوْا مِنْ خَلْقِهِ، مِنْ سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ، وَشَمْسِهِ وَقَمَرِهِ، وَ لَيْلِهِ وَنَهَارِهِ، بَأَنَّ لَهُ وَلَهُمْ خَالِقًا وَمُدَبِّرًا لَمْ يَزَلْ وَ لَأَيُّ زُولٍ، وَعَرَفُوا بِهِ الْحَسَنَ مِنَ الْمُقْبِحِ، وَأَنَّ الْمَظْلَمَةَ فِي الْجَهْلِ، وَأَنَّ الْمُنُورَ فِي الْعِلْمِ، فَهَذَا مَا دَلَّ بِهِمْ عَلَى الْإِلَهِ عَقْلًا. قَالَ لَهُ: فَهَلْ يَكْتَفِي الْمَعْبَادُ بِالْعَقْلِ دُونَ غَيْرِهِ؟ قَالَ: أَيْنَ الْعَاقِلِ لِدَلَالَةِ عَقْلِهِ الْإِلَهِيِّ جَعَلَ الْمَلَّةَ قَوَامَهُ وَزِينَتَهُ وَهَدَايَتَهُ، عَلِمَ أَنَّ الْمَلَّةَ هُوَ الْحَقُّ، وَأَنَّ هُوَ رَبُّهُ، وَعَلِمَ أَنَّ لِخَالِقِهِ مَحَبَّةً، وَأَنَّ لَهُ كِرَاهِيَةً، وَأَنَّ لَهُ طَاعَةً، وَأَنَّ لَهُ مَعْصِيَةً، فَلِمَ يَجِدُ عَقْلَهُ يَدُلُّهُ عَلَى ذَلِكَ وَعَلِمَ أَنَّ لَهُ لَأَيُّ وَصَلٍ أَلَّا هُوَ الْمَالُ بِالْعِلْمِ وَطَلُّ بِهِ، وَأَنَّ هُوَ لَأَيُّ نَتَفَعُ بِعَقْلِهِ، أَن لَمْ يُصَبْ ذَلِكَ بَعْلَمَهُ، فَوَجِبَ عَلَى الْعَاقِلِ طَلُّ الْعِلْمِ وَالْأَدَبِ الْإِلَهِيِّ لِأَقْوَامِ لَهُ الْمَالُ بِهِ [3]

- آغاز و اساس و آبادی همه امور که هیچ کاری بدون آن سودی ندارد، عقل است که خداوند آن را ما را زینت مردم و نور هدایت آنها قرار داده است. بندگانی با عقل، خالقشان را شناخته و به مخلوقات خود پی برده اند و نیز در افته اند که خداوند تدبیرگر و آمان تدبیرشدگان اند و او ماندنی و آنها روندگان اند. بندگانی با مشاهده مخلوقات الهی - آسمان و زمین و خورشید و ماه و شب و روز - به این درافت عقلی می رسند که برای آنان و این مخلوقات، آفریننده و تدبیرگر ازل و ابدی است. آنان همچنان با عقلشان یکی را از بدی تشخیص می دهند و در می آیند که تاریکی در

جهل و نور در علم است. از امام علی (ع) السلام سؤال شد: با این وجود، آیا عقل برای [هدایت] بندگان کافی است و نازی به هادی دیگری نیست؟ امام علی (ع) السلام فرمود: عاقل با راهنمایی هم بن عقل که خداوند آن را ما (عقوام) و زنت و هدایت او قرار داده، از سوی درمی آید که انجام اموری ما (اطاعت و رضا) خداوند و اموری دیگر ما (نافرمانی و غضب) او است و از سوی دیگری بن را ناز می فهمد که عقل او قادر به تشخیص این امور نیست و جز از راه آموختن و به طلب آن رفتن، آن‌ها را در نخواهد آفت، لذا بر خود فرض می داند که در جستجوی علم و ادب [از] انبیا و ائمه علیهم السلام که جز بدان‌ها قوام و هدایت نخواهد آفت، بر آید.

آیات و روایات فراوانی نیز سخن از نیاز عقل به علم می گویند که این نیز بدان معناست که عقل به تنهایی قادر به فهم همه امور نیست و نیازمند معلم است:

و تَلِكَ الْاَمُّ ثَالِثُنْ ضَرْبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْزِلُهَا اِلَّا الْعَالِمُونَ [4]

- و این مثل‌ها را برای مردم می آوریم و البته جز دانایان کسی قادر بر در آفت و تعقل در آن‌ها نیست.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

أَرْبَعَةٌ تَلْزِمُ كُلَّ ذِي حَجِيٍّ وَعَقْلٍ مِنْ أُمَّتِي، قُلٌّ: اِرْسُولَ الْمَلَّةِ مَا هُنَّ: قَالَ: اسْتَمَاعُ الْعِلْمِ وَ حِفْظُهُ
وَنَشْرُهُ وَ الْعَمَلُ بِهِ [5]

- چهار چیز است که همراه هر صاحب عقلی از امت من است: گوش سپردن به دانش، حفظ آن، انتشار و عمل به آن.

المعلمُ امامُ المعقل [6]

- دانش راهبر عقل است.

امیر المؤمنین علی (ع) السلام:

المَعْقُلُ وَالْعُلْمُ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ لَّيْ قَاتَرَقَانِ وَ لَيْتَا بَانِ [7]

- عقل و دانش چون دو شاخه از یک تنه هستند که از هم جدا نمی‌دارند.

المَعْقُلُ غَرَزَةٌ تَزِدُ بِالْعُلْمِ وَالْمَتَّجِرِبُ [8]

- عقل موهبتی غریزی است که با دانش و تجربه بارور می‌شود.

المَعْلَمُ يَزِدُ الْمَاعِقِلَ عَقْلًا [9]

- دانش ما ه فزونی عقل است.

و البته از دیگر آیات و روایات در می‌یابیم که علم حقیقی که می‌تواند راهبر و بارور کننده عقل باشد جز در کانون وحی و قرآن و اهل بیت علیهم السلام یافت نمی‌شود و انسانها جز در پرتو نور وحی و هدایت‌های انبیا و اولیای معصوم از خطا نمی‌توانند به کرانه اطمینان و آرامش روحی و قلبی دست یابند.

امام باقر علیه السلام:

لسلمة بن كه ل والمحكم بن عتبة: شرقا وغربا، فالتجدان علما صحاحا الماشنا خرج من عندنا اهل البيت

- امام باقر علیه السلام به سلمة بن كه ل و حکم بن عتبة فرمود: به شرق عالم روید اما به غرب آن، دانش صحیح را جز در آنچه از سوی ما اهل بیت علیهم السلام صادر می‌شود، نخواهد یافت. [10]

خطای بنیادی و بنیان برافکن آدمی از آنجا آغاز می‌شود که عقل و درک خویش را برای فهم امور و تدبیر زندگی فردی و اجتماعی خویش کافی دانسته و یا به اندیشه انسان‌هایی غیر معصوم مانند خویش اتکا نماید.

اهل بیت علیهم السلام در توصیه های فراوانی، مسلمین و شیعیان خویش را از اعتماد به رأی خویش و خودبنیادی معرفتی و اعتقادی بر حذر داشته اند و ضرورت اتکا و استناد به آموزه های وحیانی را متذکر شده اند:

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

ستفترق امتی علی ثلاث وسبعین فرقه، فرقه منها ناجیه والمباقون هالمکون، والمناجون الذین تمسکون بولایتکم اهل
المرتب، و قتبسون من
فاولئک ما علیهم من سبیل

[11]

- اتم پس از من هفتاد و سه فرقه خواهند شد که تنها یک فرقه آن اهل نجات است و آن ها کسانی اند که به ولایت شما اهل بیت علیهم السلام چنگ می زنند و از شما دانش می آموزند و هرگز به رأی و نظر خود عمل نمی کنند. تنها آنانیند که راه افته اند.

امیر المؤمنین علیه السلام:

ان الله قضی الجهاد علی المؤمنین فی المقتنه بعدی - المی ان قال: - جاهدون علی الماحداث فی المدین اذا عملوا بالرای
فی المدین و لا رای فی
المرتب امره و نه

[12]

- خداوند جهاد را در فتنه های پس از من بر مؤمنان واجب و مقدر نموده است... مؤمنان در برابر بدعت ها و نوآوری ها در دین جهاد می کنند و این وقتی است که افراد براساس رأی و نظر خویش دین ورزی می کنند، در حالی که رأی و نظر شخصی در دین جای ندارد؛ دین از جانب خداوند است.

ان المؤمن لهم اخذ دینه عن ربه، ولكن اتاه عن ربه فاخذ به [13]

- مؤمن براساس رأی شخصی دین ورزی نمی کند بلکه به آنچه از جانب خداوند ابلاغ شده است، اعتقاد می ورزد.

امام صادق علیه السلام:

فی قول الله عز وجل: اهدنا الصراط المستقیم قال: قول: ارشدنا للزوم المطرق المودی المی محبتک والمبلغ المی رضوانک و جنتک، والممانع او ناخذ بآرائنا فنهلک.

[14]

- امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «اهدنا الصراط المستقیم» فرمود: معنی خداوند ما را به طریق رهنمون شو که محبت و خشنودی و بهشت تو را سبب شود و از پیروای از هواها و دیدگاه‌های [خودساخته‌مان] مانع گردد.

ما اجد احب المی منکم ان المناس سلکوا سبلاً شتی، منهم من اخذ بهواه، ومنهم من اخذ براه، و انکم اخذتم بامر له اصل [15]

- شما شاهد آن محبوبترین مردم نزد من هستید؛ مردم همه به راه‌های گوناگونی رفته‌اند؛ برخی از آن‌ها اهل هواپرستی‌اند و برخی نیز به رأی و نظر خویش عمل می‌کنند، در حالی که شما به امری [قرآن و اهل بیت علیهم السلام] روی آورده‌اید که دارای حقیقت و روش است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای از قومی اظهار شکوه و شگفتی می‌کنند که به خودبنیادی معرفتی و اعتقادی گرفتارند و خویش را امام خویش دانسته و از پیروی امام معصوم سرباز زده‌اند:

فَإِ عَجَبًا وَمَا لِي لَأَعَجَبُ مِنْ خَطَا هَذِهِ الْفِرْقِ عِلِّيَّ اخْتَلَفَ حُجَجِهِ فَأَيُّ دِينِ هَذَا لَأَيُّ قِتْصُونِ أَثَرِ نَبِيِّ لَأَيُّ قِتْصُونِ بَعْمَلِ وَصِيِّ وَلَأَيُّ يُؤْمِنُونَ بِغَيْبِ وَلَأَيُّ عَفْوُونَ عَنِ عَيْبِ عَمَلُونَ فِي الْمَشَاهِدِ وَوَيْسَ رُونَ فِي الْمَشَاهِدِ أَلَمْ عَرَفُوا فِي هَذَا مَا عَرَفُوا وَالْمَنْ كَرَّ عَنْ دَهْمٍ مَا أَنْ كَرُوا مَفْزَعُهُمْ فِي الْمَعْضَلَاتِ إِلَيَّ أَنْ فَسِهِمْ وَتَعَوَّلَهُمْ فِي الْمَهْمَاتِ عِلِّيَّ أَرَأَيْتُمْ كَأَنَّ كَلَّ امْرِئٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَفْسَهُ قَدْ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرِي بِعَرِيَّةٍ ثِقَاتٍ وَأَسْبَابٍ مَحْكَمَاتٍ [16]

در شگفتیم! و چرا شگفتی نکنیم از خطای فرقه‌هایی چندین، با گونه‌گونی حج‌تهایشان در دین. نه پیرو امیری را می‌آوردند و نه پذیرای کردار جانشین پیامبری‌اند. نه غیب را باور دارند، و نه اسباب را و امی‌آگذارند. به شبهه‌ها کار می‌کنند و به راه شهوت‌ها می‌روند. معروف نزدشان چیزی است که خود آن را معروف شناسند و منکر آن است که خود آن را نپسندند. در مشکلات، خود را تکیه‌گاه شمارند، و در گشودن مهمات به رأی خویش اعتماد دارند. گویی هر یک از آنان امام خویش است که در حکمی که می‌دهد چنان بپندند که به استوارترین دستاویزها چنگ زده و محکمترین وسیله‌ها را به کار برده است!

بیان فوق شرح حال گروه یا جامعه ای خودبنیاد است که به درک و برداشت و فهم مستقل خویش متکی و غره است و نمی خواهد عقل و درک و فهم خویش را در معرض دریافت هدایتهای مصون از خطای وحی و حاملان وحی قرار دهد.

امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از مأموریت های مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را پس از ظهور چنین ترسیم می کنند:

يعطف المهوي على الهدى اذ عطفوا الهدى على الهوى، وى عطف المرأى على القرآن اذ عطفوا القرآن على المرأى، ... و
ی حیّ مئیّت المکتاب و المسّنه [17]

او هوا و هوس را به هدایت بر می گردانند آن گاه که مردم هدایت را تابع هوای نفس خویش قرار داده اند و رأی [و اندیشه خود بنیاد] را به قرآن بر می گردانند آن گاه که مردم قرآن را با رأی و اندیشه خویش تفسیر کردند... و آموزه های مرده و فراموش شده قرآن و سنت را [در هیاهوی خود بنیادی های معرفتی و اعتقادی] زنده می کند.

جمع بندی مقال اینکه نتیجه خودبنیادی معرفتی و اعتقادی جز به وادی تیه و سرگردانی رفتن در دنیا و آخرت ثمره ای ندارد

امام باقر علیه السلام

من دان الله بقر سماع من صادق المزمه الله الته 4 وم المة امة [18]

- هر کس بر اساس چیزی که از امام معصومی علیه السلام اخذ نکرده باشد، در روزی نماید، خداوند او را روز قامت سرگردان و هلاکت خواهد نمود.

در اینجا باید نکته ای را یاد آور شویم که بدترین نوع خود بنیادی معرفتی و اعتقادی آن است که کسی آرای شخصی و افکار خود یافته و بافته خویش را بر آیات و روایات تحمیل نماید و تفسیرهای بی مبنا و جعلی، سخن وحی و معصوم را منطبق با دیدگاه و عقیده خویش جلوه دهد. با تأویل و

و خلاصه آن که شیعه حقیقی پیوسته در پی مستند کردن اعتقاد و عمل و حب و بغض خویش به منابع اصیل دینی که همان ثقلین است می باشد و از پیروی اندیشه های ساخته و پرداخته بشری که پی در پی در مقام تخطئه و نفی و تکذیب یکدیگرند، بر حذر است و در تقرب به عالمان نیز مهمترین ملاکش میزان تقرب و تسلیم آن عالمان در برابر آموزه های قرآ ن و عترت است.

والمحمد لله رب العالمین

[1] - علل المشرا ع، ص 51

[2] - علل المشرا ع، ص 95

[3] - کافی ج 1 ص 78

[4] - عنکبوت / 43

[5] - تحف العقول / 57

[6] - ابن شعبه حرّانی، تحف العقول / 28

[7] - غرر المحکم / ح 1783

[8] - همان / ح 1717

[9] - بحارالانوار 7/78

[10] . وسائل المشیعة ج 27 ص 43

[11] - حرّ عاملی، وسائل المشیعة 50 / 27

[12] - همان / 61

[13] - همان / 42

[14] - همان / 49

[15] - همان / 50

[16] - نهج البلاغة خطبه 89

[17] - نهج البلاغة خطبه 138

[18] . وسائل المشیعة ج 27 ص 75

